

افغانستان روح یک دنیای بی روح !!

.. و چرا این خانه آتش گرفته است ؟



محمد امین فروتن

قسمت پنجم و آخر

خلاصه ای از آنچه که در این نوشته مرور خواهید نمود

۱: نگاه طبقاتی و غیر توحیدی به هستی و انسان ۲: تقابل دو گفتمان و دو قرنیت از مذهب و دموکراسی و عدم شناخت علمی از بحران ۳: وجود مراجع متعدد قدرت در بدنه بیرونی و داخلی نظام ۴: فقدان مؤلفه های عدالت و برابری در استراتژی نظام حاکم بر کشور ۵: برداشت مغالطه آمیز از بحران و کاپی برداری نسخه های وارداتی ۶: برخورد دوگانه جامعه بین المللی با انگیزه تصادم منافع کشورهای شامل در ائتلاف بین المللی ضد تروریسم در افغانستان !

تا اکنون بسیاری از عوامل محوری بحران و فراز و نشیب فاجعه در افغانستان را از نظر گذرانیم اما مسأله بسیار مهمی که پس از نشاندهی برخی عوامل بنیادی و زیر بنایی بحران در جامعه باید به صورت جدی از سوی تحلیل گران و اهل قلم این خیطه و این کشور در نظر گرفته شود و تا اکنون در بحثی که ما آغاز نموده ایم نیز وارد تحلیل و تحقیق ما نشده است از نظر می گذرانیم . آنچه که بسیار مهم است این است که از لحاظ خصلت و ویژگی طبیعی و ذاتی بحران و فاجعه ای مربوط و منصوب به انسان باشنده ای قلمرو افغانستان سخت فریب دهنده است . زیرا

اکثریتی از آدم های ساکن در خیطه شرق بویژه افغانستان نه میدانند و آگاه نیستند که نه میتوان با « اشباع کاذب علمی » خود را از نظر فکری نیز اشباع یافته تلقی کرد ، زیرا با این نوع اشباع علمی خود را از لحاظ فکری نیز «مشبوع » دانستن یک فریب بزرگ است که متأسفانه جنس این فریب از سلاله ای تحصیل کرده ها و روشنفکران زمانه ما است که وقتی از لحاظ علمی به اطلاعات وسیع دسترسی پیدا میکند از لحاظ علمی « تاریخی» اشباع می شوند و آگاهی که چشم شان به کتاب های بزرگ و ذخیمی می افتند و یاهم آنرا می آموزد در خود یک غرور کاذبی می یابد ، این حالت و این غرور کاذب بسیار رقت بار است زیرا کاملاً روشن و هویدا میباشد که ممکن است یک استاد و روشنفکر حتی یک فیلیسوف و دانشمند در یک جامعه عقب نگهداشته شده هیچگاه تصور نه کند که از لحاظ « فکرودیدگاه » ممکن است کاملاً صفر باشد و از لحاظ « شعوری » همچنان در سطح عامی ترین عوام مانده باشد و از نظر مؤلفه های گوناگون از قبیل «آگاهی»، « خود آگاهی »، «جامعه آگاهی » و از همه مهمتر « زمان آگاهی » نسبت به یک " عامی " که از هرگونه سواد برخوردار نیست در سطح پائین تری قرار داشته باشد این حالت خود فاجعه بار است ، زیرا دانشمند جاهل بودن ، تحصیل کرده ای بی شعور ماندن ، آدمی با تصدیق های گنده و تیتیر های خیلی برجسته راستین و دروغین چون علامه دهر !! ، فیلیسوف زمان !!، **"پروفیسور مکتب فرانکفورتی !!"** بحر العلوم و فنون !! و امثال اینها بودن اما از نظر آنچه که " شعور " ، فهم و آگاهی ، احساس و مسؤلیت در برابر زمان و تشخیص حرکت تاریخی است صفر بودن ، کور بودن و کربودن یک خطر بزرگ است . زیرا **«خطر عالم شدن مگر جاهل ماندن»** از آن جهت که با علم تاریخی و بصورت مصنوعی اشباع میگردد و هیچگونه احساس « نیاز فقر فکری و فرهنگی » نه میکند بیشتر از هر فاجعه دیگر است . سخت شگفت انگیز است که جامعه جهانی با تمامی ساز و برگ شرکت های چند ملیتی و عرضه عالی ترین قدرت علمی و فلسفی و با خریدن همه نبوغ های کاذب سیاسی با هویت و تاریخ بومی به میدان آمده است اما با دریغ و درد که هرچه زور می زنند بجای نه میرسند !!، آنچه باید اکنون گفت و مهمترین قسمت این مقاله را نیز تشکیل میدهد و نمایان ترین عارضه چنین حالت در جوامع عقب نگهداشته شده به شمول افغانستان تولید و زرع مناسبات **« استبدادی و مختنق »** در تاریخ ملتها نامیده میشود همانا تبعیت و اطاعت کور کورانه شدید از قدرت های سلطه جویی گوناگونی است که بذر آن در قلمرو جامعه استبداد زده ما به کثرت مشاهده می شود !! از همه شیرین تر اینکه برخی از تحلیل گران و شبه روشنفکران مافیائی بویژه مریدان سینه چاک مکتب **« فرانکفورتی !!»** و سائر همکاران شان که به **« چپ میخیزند و به راست گام برمیدارند !!»** در برابر مواجب ناچیزی که بدست می آورند به کمک و همکاری دلالان مظلومه همان دایناسورهای شبه مذهبی و مافیائی و مرتاضان حاکم بر سرنوشت مصنوعی جامعه افغان استبداد تاریخی و عملکرد

های استعماری بیگانه گان را که در واقع ولی نعمت تمامی جیره خواران این مرزوبوم شناخته شده اند توجیه شرعی!! میکنند. چنین توجیحات شرعی و شناخت های خام و ناپخته از فاجعه خونینی است که شبیه روشنفکران جامعه و تاریخ ما را همچون رهبانان مجرد از زمان و بدور از همه مناسبات اجتماعی و فرهنگی در لاک خودشان چنان فرامیبرند که از مسأله سرنوشت تمامی وجود جامعه غافل مانده اند و به رویت یک معاهده امضاً نشده در برج های عاج متعدد قدرت مصنوعی جابجا گردیده اند؛ **آورده اند** که در یک شفاخانه و در یک اتاق دو بیماری بستری بودند یکی از بیماران اجازه داشت که هر روز بعد از ظهر یک ساعت روی تختش که در کنار پنجره بود بنشیند و هیچ تکانی نخورد و همیشه پشت به هم اطاقی اش روی تخت بخوابد و ساعت ها درباره همسر، خانواده و سائر مسائل زندگی باهم صحبت میکردند و هرروز مریضی که تخت اش در کنار پنجره بود می نشست و تمامی چیز های که از بیرون پنجره می دید برای هم اتاقی اش توصیف میکرد و از زیبایی های پارک که پنجره اتاق اش روبه آن بود داستان های برای دوست هم اتاقی اش حکایت میکرد، هم اتاقی اش نیز چشمانش را می بست و آن منظره زیبای را در ذهن خود مجسم میساخت، هفته ها سپری می شد و این دو بیمار با این صورت زندگی شانرا دوام میدادند، یک روز مردی که در کنار پنجره می خوابید مُرد و مستخدمان شفاخانه جسد وی را که از اتاق بیرون میبردند، دوست هم اتاقی اش که بسیار ناراحت بود از خدمه شفاخانه تقاضا کردند تا تخت وی را به کنار پنجره و درست در جایی دوست اش منتقل کنند، پرستار این کار را با رضایت کامل انجام داد، مرد مریض با آرامی و درد بسیار خود را به سمت پنجره (کلکین) خود را رساند تا بتواند آن منظره زیبا را خودش به یا دوستش بنگرد، همین که نگاه کرد، باورش نه می شد زیرا چیزی را که می دید غیر قابل قبول بود، چشمان اش فقط بر یک دیوار بلند افتید، مرد به حیرانی از پرستار پرسید که هم اتاقی اش همیشه مناظر دل انگیزی را برای وی توصیف میکرد پس آن همه مناظر دل انگیز و زیبا چه شده اند؟! پرستار به سادگی جواب داد که آن مرد کاملاً نابینا بود. همین داستان را برخی از دانشمندان و جامعه شناسان بنام داستان «گاو غار افلاطون» نیز نقل کرده اند که افلاطون برای به اثبات رساندن یک واقعیت برخی از نابینایان شهر را در یک تاریکی جمع کردند و دستور دادند که پس از لمس کردن و دست زدن بر قسمتی از وجود "گاو" تعریف دقیقی از **گاو** را ارائه کنند.!! و هر نابینای که بر هر قسمتی از وجود «**گاو**» دست شان رسیده بود «**وجود شریف گاو**!!» را نیز روی همان واقعیت تصور میکردند. بدین سان از گاو یک تعریف به قول نابینایان روشنفکر!! «دقیق، و منطبق با واقعیت های روز!!» در می یافتند، این یکی از مصیبت های بزرگ نسل ما است که حتی نامدار ترین روشنفکران و تحلیل گران جامعه و روزگار ما وقتی درباره بحران موجود می اندیشند و تحلیل ارائه می کنند، مصداق داستان «**گاو غار افلاطون**»

می شوند و مانند نابینایان فاجعه و بحران موجود در جامعه و کشور را به میزان جیره ای نا چیزی که از شبکه های استخباراتی گوناگون دنیا اخذ میدارند ، توجیه عینی می فرمایند و سعی می دارند تا چنین « اندیشیدن کورو متحجرانه » را در سراسر تاریخ نهادینه سازند . البته تفاوت آن نابینایان با این روشنفکران و تحلیل گران نا بینا در آن است که نابینا یان داستان « غار افلاطون » دُچار نابینائی مادر زاد بودند که درک شان نیز بروی یک واقیعت مادر زادی استوار بود ، اما تحلیل گران روشنفکر نامی جامعه ما که ساعت به ساعت و لحظه به لحظه بر سر تریبون های «رسمی و نیمه رسمی !!» کشور حضور می یابند به مثابه راه بلدان شرکت های چند ملیتی و کارتل های غول پیکر اقتصادی نظام سرمایه داری عمل میکنند که در هر بخشی از قلمرو سرزمین ما و در هر مقطعی از تاریخ این کشور بنام مبارزه با تروریسم و القاعده !! مشغول شکار « جن و انس! » عالم اند . !! البته باید اذعان کرد و گفت که نظام منحط سرمایه سالاری جهانی هسته ای را در بطن ملت های جهان سوم و اسلامی منجمله افغانستان نشانه گرفته اند که بصورت مرتب و منظم حساسیت های سیاسی را در میان توده های مردم تولید مینمایند زیرا موجودیت و تقویه حساسیت های اجتماعی در میان ملت های شرقی و اسلامی موجبات تولید « خود آگاهی اجتماعی » را فراهم میدارد ، روی همین دلیل و علت است که توده های از مردم به کمک فرآیند دینامیک و گرانبهای « خود آگاهی اجتماعی » که مولود راستین جوهر « حساسیت های اجتماعی » توده های از مردم است ، پس از تشخیص مناسبات ظالمانه در جامعه و تاریخ به مرحله ای از « عصیان » می رسند و با « نه » گفتن در برابر اهرم های از قدرت ، مدارج بزرگی از استقلال و آزادی را می پیمایند و به کمک همین « عصیان مقدس » و روح یک « نه » گفتن در مقابل امتیازات گوناگون مادی تمامی شیوه ها و اسلوب های به اسارت در آوردن توده های از مردم را تشخیص می دهند ، سوال اینجاست که چرا اکنون که بیش از هر زمان دیگری هویت تاریخی و تمدنی ما مورد حمله واقع شده است و نه تنها تمامی مبارزات آزادی خواهانه مردم افغانستان و حماسه های بی نظیری که علیه اشغال گران به مثابه یک ملت واحدی انجام داده بودیم در معرض خطر نابودی قرار دارند ، بلکه ارزشهای اصیل قومی و میهنی ما در گرداب نامعلومی از فاجعه خونین قرن غوطه ور گردیده اند ، نه میتوانیم از آن « عصیان مقدس » به مثابه سپهر بلای که به پیش درب منزل تکی تکی از ما ایستاده است استفاده کنیم ؟ و چرا نه میتوانیم از آن همه تجارب گرانبهای که در امتداد زندگی پر خم و پیچ مبارزه برای آزادی و استقلال با قیمت خون در یافته ایم بهره ببریم ؟ جواب روشن است - زیرا به قول یک دانشمند بزرگ معاصر ، نظام سرمایه داری لبرال کنونی ، برای تخلیه ساختن کالبد انسانی از ارزشهای معنوی و فضیلت های ارجمند و اغفال ذهن آزادی طلب تان همیشه ترا به دشتی ها فرا نه میخوانند که نفرت دشتی ها شما را فرار دهند و متوجه جایی مطلوبی بسازد که دلخواه لبرال

ها و دلالتان سود جوی اند ، بلکه پس از تشخیص « تیپ » و « گروه خونی » تک تکی از شهروندان نوع « **دعوت** » را نیز انتخاب میکنند . جالب و سخت شگفت انگیز آنگاه و آنجاست که برای از پا در آوردن یک « **حق بزرگ** » که معمولاً « **حق** » یک جامعه انسانی و معنوی در تاریخ بشر میباشد ، ملت های کوچک و فقیر را با استفاده از شیوه تطمیع و به کمک ابزار تبلیغاتی مانند رادیو ، تلویزیون ، و خیل بزرگی از تحلیل گران و روشنفکران فُلابی وابسته به مافیای جهانی که با برگزاری و برپائی میزهای مدور سیاسی ، متوجه یک « **حق** » کوچک میسازند ، زیرا از خصلت و سرشت " نظام سرمایه داری لیبرال غربی " این است که همیشه تلاش کرده اند تا با استقرار پایگاه خویش در میان اقشار فقیر مردم افغانستان و خریدن برخی از « شبه روشنفکران گل خانه ای » یک گوشه ای از یک « **حقیقت مبهم** » را که منافع استعماری ، استعمارگران ایجاب کند به مثابه حقیقت شماره اول و مقدم بر همه حقائق دیگری در اذهان عامه نهادینه میسازد ، چنانچه همین اکنون مسأله ای بنام « **پروژه تقلب** » در انتخابات پارلمانی افغانستان را به مسأله مهم و یک « **حق** » شماره اول در اذهان تمامی روشنفکران تقلبی و اصلی افغانستان جاگزین ساخته اند ، اما آنچه که سخت مایه تأثرو تا سف میگردان است که اصلاً به موضوع « **مشروعیت** » این روند و یا هم سائبرنامه های انتخاباتی ای که تا اکنون و از بدو تا سیس دولت موقت تا تشکیل دولت مستقل جمهوری اسلامی در افغانستان و با هزینه ساختن میلیونها دالر با عصری ترین تکنولوژی انجام یافته است هیچگونه توجه لازم مبذول نه گشته است . چه کسی نه میداند که حتی به ظاهر بلند ترین مقامات مافیائی اداره کابل و روشنفکران بخواب رفته وابسته به آن و حتی چهره های نامداری از « **سیا** » سیون ی که برکسی های « **اپوزیسیون غیر مسلح** » و حتی در صورت لزوم منافع کشورهای گوناگون در کسوت « **اپوزیسیون مسلح** » به یک صدا و یک آواز برگزاری انتخابات آزاد وبدون تقلب را اقلأ در شرائط کنونی یک سناریوی مضحک می شمارند ، چنانچه در نوشته های راقم این سطور قبلاً نیز تذکر داده شده است و آن اینکه جنرال منیر منگل سابق معین امنیتی و سرپرست وزارت داخله افغانستان در یک نشست رسمی پارلمانی حین تشریح اوضاع امنیتی کشور با صراحت اعلام کرد که دولت تنها بر بیست و چند ولسوالی در تمامی افغانستان تسلط دارد و چهار صد و هفتاد واحد دیگر اداری به دلایل گوناگون سیاسی و امنیتی حتی اجتماعی و فرهنگی از سلطه دولت جمهوری اسلامی افغانستان خارج میباشند؛ بنابراین صراحت میتوان گفت که اگر در چنین شرائط سیاسی و امنیتی کشور ما، انتخابات پارلمانی در افغانستان مطابق با معیار های پذیرفته شده جامعه جهانی نیز برگزار میگردید فاقد هرگونه مشروعیت دانسته می شوند !! پس بهتر است که صادقانه و دلسوزانه ابتدا به خود مان برگردیم و پیش از همه از خود بنالیم که « **از ماست که بر ماست** » البته باید گفت این گونه مشکلات و جبهه گیری های تحمیلی عوارض طبیعی حرکتی است که مردم افغانستان در طی چندین

دهه تاریخ کشور ما بصورت ناحساب شده بسوی یک « نا کجا آباد » و « سرنوشت نا معلومی » طی کرده اند . اینجاست که نیروهای شبه سیاسی که در جامعه احزاب ، انجمن ها و تشکل های سیاسی با شعار های گوناگون از چپ گرا ها تا چپ نماها و فوق چپ گرفته تا سائر تقسیم بندی های شبه مذهبی و ناسیونالیستی شرک آلودی که با شعار های راست افراطی گاه گاهی از دایره کنترل خارج می شوند و بنام اجرای قانون نقش « خود کوزه و خود کوزه گر » را ایفا میکنند ، عجیب است که برخی از همین به قول معروف « نخبه گان گلخانه ای و نازک نارنجی » با این استدلال معیوب که میان بد و بدتر یکی را باید انتخاب کرد !! ، با توجه به این فرضیه و با مرور بر محور های مشترکی که میان وی و یک جناح خاصی از مافیای حاکم به نظر می خورد و سبک و سنگین ساختن اشتراکات با آن جناح که با دریغ و تأسف فراوان اکثریتی از این مشترکات رنگ و بوی « قومی » ، « زبانی » و « نژادی » را به مشام های از وحدت طلبان و مبارزان راستین میرسند ، برای حمایت فکری و عملی جناح مورد نظرشان به میدان معرکه می آیند . درحالی که همین « نخبه ای » از جامعه افغانی هم در تاریخ و همچنان در بسیاری از وجوهات مشترک « هویتی » که دنیا می شناسد و مورد مباحثات و افتخار ملی همه بود با هرم مقابلی از قدرت که امروز و در قرن بیست و یکم از آن نفرت دارد ، داشته است . و در شرائط کنونی نیز با اندک جهش و حوصله مندی و تقویه مؤلفه "گذشت" و « رواداری سیاسی » میان تمامی فرزندان این میهن میتوان آنرا دوباره احیا کرد و یک ملت واحدی را به وجود آورد . اما اگر کسی و شخصیتی اعم از « حقوقی و حقیقی » فاقد چنین خویشتن داری است و خود خواهی ها و عصبیت های خویش را نه می خواهد تحت کنترل درآورد و ملاحظه و احترام دیگران را ندارد به یقین میتوان گفت که شخصی ، یا قومی یا قبیله ای بی تمدن و بی فرهنگ است . اما در کشاکش چنین تغییرات و تحولات سریع السیری که سرزمین افغانستان با غریو نفرت انگیز آسیان بیگانه به « جزائر مختلف » تقسیم شده است میتوان تقابل منافع « نامشروع » کشورهای خارجی را نیز بخوبی درک کرد ، چنانچه چیزی کم یک دهه ارتش و سربازان انگلیسی در زیر چترائتلاف جهانی ضد تروریسم ، زمین و فضای ولایت باستانی هلمند را تحت کنترل داشت ، مسخره ترین مقطعی از این سلطه آنگاه به نمائیش گذشته می شد که حین دیدار مقامات بلند پایه انگلیس از قبیل وزرای دفاع و صدراعظم انگلستان مردان شماره اول کشور افغانستان رابه « جزیره ء هلمند » احضار میکردند واز آن ها راجع به وظائفی که بصورت «کارهای خانگی!» برایشان تفویض گردیده بود استفسار بعمل می آمد ، اما حرص پایان ناپذیر افسران انگلیس مهار ناشدنی بود و علاوه بر تأسیس چندین زندان و شکنجه گاه های که در پوشش شفاخانه ها و مدارس و کلینک های صحی اعمار نموده بودند بدون مجوز امضأ شده رسمی در معامله و تفاهم با برخی از وزرای نامنهاد اداره مافیائی کابل زیر نام تأسیس اردوی ملی و

پولیس ملی به اعمار گارنیزیون های نظامی پرداختند و هزاران ملیشه های با «هویت و بی هویت» بومی را که بر بسیاری از آنها به اتهام دست داشتن در تروریزم و القاعده از سوی سازمان ملل و جامعه جهانی جوایز گذشته شده بود در آن گارنیزیون ها تحت تربیت و پرورش قرار میدادند ، چنانچه همه ما شاهد بودیم و به یاد داریم که برخی از هواپیما ها و طیاره های آرتش انگلیس ، مقارن با انتخابات ریأ "ست" جمهوری افغانستان همین سربازان ملیشه را به سمت شمال افغانستان انتقال می دادند و در گارنیزیونهای مستقلی بازم بنام « اردوی ملی و پولیس ملی !» جابجا می ساختند ، واضح است که مؤقیعت سوق الجیشی ولایات سمت شمال افغانستان در عمق استراتژییک انگلیس و حامیان منطوقوی شان قرار داشت ، " حال وهوای" سائرهکاران شامل درائتلاف ضدتروریزم شان چون ارتش کانادا،نیروهای دریائی و زمینی ایالات متحده امریکا ، آلمان وغیره نیزکه در ولایات مختلف افغانستان جا بجا شده اند بهتر ازین نه میتوان تصوّر کرد ! حال از اصل و چگونگی سلطه بیگانه گان بر افغانستان می گذریم و نکات دیگری را مورد اشاره قرار می دهیم .بسیاری چنین می پندارند که وقتی از بحران و فاجعه در کشور صحبت بعمل می آوریم ویا از نظام سرمایه داری غربی سخن می گوئیم بلا درنگ در برابر آن در جستجوی یافتن راه حلی می شویم که بصورت غیر عقلانی و بیشتر از مخرج « شعار های مفتکی » برمی خیزند ، زیرا اکثریتی از ما ها عادت کرده ایم که بجائی تجویزو نهادینه ساختن شاخص ها با شیوه کلاسیک و معمول « رجال و شخصیت ها » می اندیشیم و هرگاه سخن از نظام سرمایه داری در میان است و هرکه به هر نحوی دارای چند « قران » است و ثروت ! آنرا سربسته قبول داریم و برخی از ما « سرمایه داشتن » و زمین داشتن را با نظام سرمایه داری بویژه از « نوع مافیائی » آن هیچ تفاوتی قائل نیستیم ، و اصلاً اشکال عمده کار نیز در همین نقطه نهفته است که در طول سال های استبداد دموکراتیک و مزئن بر قانونیت و عدالت انوشیروانی، ماهمچنان در حصارمجامع مافیائی مذهبی و روشنفکری ازجنس «مکتب فرانکفورت» بوده ایم که در « فرهنگ استبدادی دموکراتیک و انوشیروانی » وقتی واژه « سرمایه داری » بکار گرفته میشود آنرا بدون اند کترین تأمل و دقتی موجب آزادی ، حقوق بشر و عدالت اجتماعی می شمارند ، لهذا چنین است که متأسفانه برخی حتی از سر صداقت و لایب به قصد حفظ اصالت اسلام واژه سرمایه داری را که در فرهنگ سیاسی روز تبدیل به « کود کیمیای » شده است و هیچ تعریفی جز نجاست محض ندارد تطهیر می کنند و میکوشند تا ثابت شود که گویا اسلام با سرمایه داشتن و سرمایه گذاری و در مجموع با سرمایه و « پول » را به کار انداختن مخالف نیست . البته فعلاً و در این فرصت کوتاهی جای بحث اینگونه مسائل نیست که بکار گرفتن سرمایه ازسوی یک فرد در شکل محدود و به عبارت دیگر کاربرد سرمایه و مالکیت مشروع و مشروط چه معنی را دارا است و آیا از نظر گاههای اسلامی بویژه

در قرن بیست و یکم پذیرفتنی است یا نه؟ این را میدانیم که در مورد اینگونه مسائل، بحث‌ها، برداشتها، پرسش و پاسخ‌ها، نا مشخص بودن تعاریف و ظوابط، اما و اگرها، انحرافها و به قول اهل علم «ان قلت» های بسیار وجود دارد، اما آنچه که مورد بحث ما است این است که چنین واژه‌های منفوری را باید در هم کوفت، این واژه و بسیاری از اصطلاحات دیگری مانند «بازار آزاد» ساخته یک فرهنگ و تاریخ دیگری از جوامع بشری است که به ما و نسل ما هیچگونه ارتباطی ندارند، و آنچه را که ما می‌خواهیم بگویم این است که اگر ما به عنوان یک فرد، یک جمع و یک ملت بخواهیم در تغییرات و تحولات جهان معاصر سهم داشته باشیم باید برای ارائه و نهادینه ساختن اندیشه‌های تازه که پاسخ‌گوی نیازهای انسان معاصر باشد بجای استمداد از نخبه‌گان و شخصیت‌های آن چنانی و پهلوان پنبه‌ای باید جامعه و مردم را در تمامی زمینه‌ها اعم از سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به سوی درب متابعت از یک مکانیزم علمی و اخلاقی سوق دهیم تا از یکسو با چنگ بر ریسمان توحید اطمینان نسل‌های آینده نسبت به سرنوشت‌شان حاصل کرده باشیم و از سوی هم در زمان کنونی بلندترین مدارج پیشرفت و ترقی اجتماعی و اقتصادی را ببیم.

یار زنده صحبت باقی!